

نی نوا

مانند نی نوای تو را مشق می کنند
قومی که نینوای تو را مشق می کنند
قومی که در سکوت غریبانه، اینچنین
تکلیف آشنای تو را مشق می کنند
با آنکه از تمام جهت ندبه می وزد
هر شب فقط دعای تو را مشق می کنند
حتی کبوتران حرم، چشم در رخت
هر جمعه ردپای تو را مشق می کنند
مردان آب، در شب گهواره های رنج
بی تاب، های های ترا مشق می کنند
□ تا بانگ دسته های عزادار می رسد
این قوم نی نوای تو را مشق می کنند

شبیبه عاشورا

دلت شبیه محرم، شبیه عاشورا است
شبیبه غربت آن مدفنی که ناپیداست
شبیبه پنجره ای، سرخ سرخ تا محشر
که باز رو به گرفته ترین دریاهاست
دلت رقیه اندوه و شام تنهایی است
علی اصغر بی تاب و کوفه غم هاست
سکوت قهوه ای ذوالجناح چشمانت
حضور روشن آیین های تاسوعاست
دوباره عطر اذان بلال می آید
مدینه است دلت یا که ظهر عاشورا است؟
کنار خیمه زینب... غریب... می دانم
دلت گرفته تر از آسمان کربلاست
پراز بهانه و غم عصر جمعه ای دلتنگ
و لحظه های قشنگی که عطر یار مراست

آفتاب از نفس افتاد

داد زد ها! سر از این خاک کجا بردارد
کیست آیا قدمی سمت خدا بردارد
خیمه زد روی پدر، رو به جماعت پرسید
یک نفر نیست که بابای مرا بردارد
یک نفر نیست که مردی کند و برخیزد
حجم این داغ بزرگ از سرما بردارد
یک نفر نیست به این مرد بگوید نامرد
تا دلش بشکند، از حنجره پا بردارد
یک نفر نیست از این جمع قدم بگذارد؟
و بیاید سر بابای مرا بردارد
کسی از بین شما داغ برادر دیده است؟
یا کسی با غم من داغ برادر دیده است
آفتاب از نفس افتاد و جماعت رفتند
خیمه زد روی پدر خیمه که تا بر دارد...

سه غزل عاشورایی از مریم سقلاطونی

پلک خونین افق

کیست این حنجره زخمی تنها مانده
آن که با چاه درین برهه، هم آوا مانده
از پی کیست که چشمان یتیمش این سان
کم فروغ آمده در غربت خود وامانده؟
می رود نیمه‌یی از پیکر سبزش در خاک
و فقط نیمه آتش زده‌اش جا مانده!
مادرم! وسعت این خاک پلشت آلوده
بعد از آن واقعه، یک پهنه رسوایانده
بعد از آن واقعه ما را نه به دیوار، نه در
طاقت و حسرت یک پلک تماشا مانده
آسمان چهره به خون شست در آن شب تا دید
مادرم رفته ولی مویه مولا مانده
پلک خونین افق، چشم من و ما تا حشر
خیره بر مرقد کم گشته زهرا مانده
سیدحسین مؤحد تلجی

مگر چند سال داری تو؟

شنیده‌ام که دلی پر ملال داری تو
مگر چه خاطره‌ای در خیال داری تو
مدینه! هیچ گلی از تو گلنفس‌تر نیست
که بوی احمد و زهرا و آل داری تو
هنوز در تو شمیم نماز مصطفویست
هنوز بوی اذان بلال داری تو
مدینه! بوسه به خاک تو میزند افلاک
زبس که فرّ و شکوه و جلال داری تو
جمال مهدی موعود را زیارت کن
ببین چه زایر فرخنده فال داری تو
دوام دولت تو در حضور حضرت اوست
بمان که منزلتی لایزال داری تو
بیا و پرده راز سکوت خود بردار
بگو که پاسخ صدها سؤال داری تو
به یاد خاطره تلخ آن در و دیوار
درون سینه دلی پر ملال داری تو
مگر که منحنی قامت کرا دیدی؟
که شب اشاره به نقش هلال داری تو
بیا که نوبت کوچ کیوتر حرم است
برای بال گشودن، مجال داری تو
ولی چگونه پر خویش و توانی کرد؟
که زخم تیر ملامت به بال داری تو
نسیم از آن گل پرپر همیشه می‌پرسد:
مگر بهارترین! چند سال داری تو؟
□ استاد محمد علی مجاهدی